

## مضامین مشترك در عربی و فارسی

- ۴ -

در مقالاتی که تاکنون تحت عنوان مضامین مشترك در فارسی و عربی برای درج در مجله فرستاده‌ام بهیچوجه مراعات نظم و ترتیب معینی نشده‌است، اینجانب مایل بودم که مضامین مزبور را تحت ابراب و فصول مشخصی در آورم، یعنی اشعاری را که مثلاً در حماسه گفته شده‌است در یک باب، و همچنین اشعاری که در غزل یا وصف شراب یا پند و نصیحت گفته شده‌است در یک کتاب در بابی جداگانه، لیکن چنانکه خوانندگان محترم توجه دارند گرد آوردن این مضامین يك مرتبه صورت بسته‌است بلکه به‌مرور زمان و در اشعار مختلفه و در اشعار مختلف از شاعران عرب و ایرانی بدست آمده‌است بدین روش که هرگاه یکی از کتابهای ادب یا دیوانهای شاعران عرب مضمونی می‌دیدم و همان وقت به‌خاطر می‌آوردم که در اشعار فارسی نیز چنین مضمونی آمده‌است بیت عربی را یادداشت می‌کردم و اگر مضمون مشابه آن در فارسی به‌خاطرم بوده فوراً می‌نویشتم و گرنه به‌دیوانها و تذکره‌ها رجوع می‌نمودم و پس از پیدا کردن یادداشت می‌کردم و چون تاکنون مجال مرتب کردن آن یادداشتها نبوده‌است آنها را بدون نظم و ترتیب برای درج فرستادم و امیدوارم اگر این مقالات بعدها بصورت کتابی جداگانه تجدیدطبع شود ابواب و فصول آن مشخص و معین گردد.

در این مقاله برخلاف گذشته تنها مضامین مشترکی آورده می شود که موضوع آن غزل است مقصود از غزل در اینجا همان اشعاری است که در عربی بنام نسیب و تشبیب هم خوانده می شود نه به معنای اصطلاحی غزل در شعر فارسی . چنانکه خوانندگان محترم می دانند اگرچه غزل در شعر فارسی هم نزد قدما همان معنی حقیقی خود را داشته است و مقصود از آن مضامین عاشقانه بوده است چنانکه در غزل های شهید بلخی و رودکی موجود است و عنصری اقرار می کند که غزل های او رودکی وار نیست لیکن غزل در قرن های بعد به نوعی از شعر گفته می شد که عدد ابیات آن از هفت کمتر و از ده یا دوازده بیشتر نباشد و دارای مطلع، مصرع و مقطع باشد و شاعر در مقطع آن نام خود را به عنوان تخلص بیاورد، این گونه شعر را اگرچه در آن مضمون عاشقانه ای هم وجود نداشت غزل می نامیدند و اکنون هم می نامند مانند این ابیات سعدی :

خرما نتوان خورد ازین خار چه کشتیم انانی دیبا نتوان یافت ازین پشم که رشتیم  
 بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم مع علوم در جنب کبائر حسناتی نوشتیم  
 که سرتاسر آن پند و موعظت است، یا اغلب غزلیات دیوان شمس و بسیاری از  
 اشعار خواجه حافظ که در آنها مصطلحات و عقاید صوفیه و حکما به نظم در آورده  
 شده است مانند این غزل مولوی :

آنان که طلبکار خدایند، خدایند کس غیر شما نیست، شمائید، شمائید

یا آن اشعار حافظ :

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از خنده می در طبع خام افتاد

و مانند این اشعار که بهیچوجه از عشق و دل بستگی انسانی به انسان دیگر حکایت نمی‌کند و فقط از حیث فرم و شکل غزل خوانده می‌شود، در اشعار شاعران عرب، خصوصاً بادیه‌نشینان اشعاری موجود است که باید آنرا غزل به معنای حقیقی و واقعی آن دانست زیرا شاعر احساسات عاشقانه خود را با لطیف‌ترین و ساده‌ترین بیان اظهار می‌دارد و در آنچه می‌گوید راست گو و صادق است و بهیچوجه تکلف و تصنع در شعر او نیست.

اگر کسی بخواهد بدین گونه اشعار دست‌یابد به باب نسیب در کتاب حساسة ابوتمام رجوع کند که در آنجا بهترین و زیباترین اشعار عاشقانه شاعران بادیه‌نشین را خواهد یافت.

اینک به موضوع اصلی برمی‌گردیم و مضامین مشترکی را که در غزل به معنی واقعی آن در اشعار عربی و فارسی آمده است می‌نگاریم:

در کتاب حساسة ابوتمام این بیت را در ضمن قطعه‌ای به حسین بن مظیر اسدی نسبت داده است:

مخصرة الأوساط زانت عقودها<sup>۱</sup>      بأحسن ما زينت عقودها

خلاصه مضمون این است: زنی زیبا و باریک‌میان که پیش از آنچه گردن‌بندها به او زینت بخشد او به آنها زینت می‌دهد. و نیز شاعر دیگری در همین باب می‌گوید:

و تزیدین اطيّب الطيب مليبا      ان تسيه اين مثلك ايناً  
و اذالشر زان حن وجوه      كان للدر حن وجهك زينا

مضمون این دو بیت نیز مانند بیت قبل است می‌گوید (خطاب به معشوق): «تو

خوشبوترین عطرها را اگر مس‌کنی خوشبوتر می‌شود و هنگامی که مرواریدها

زیبائی دیگران را زینت می‌دهد زیبایی تو زینت بخش مسروارید است ، مضمون اشعار فوق در یک بیت سعدی شیرازی چنین آمده است :

به زیورها بیارایند وقتی خوب رویان را      تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

غزلیات، چاپ فروغی ص ۲۷۸

و نیز در جای دیگر فرماید :

فبای بهتر ازین بر بدن تواند بود      بدن نباشد ازین خوب تر قبایی را

و نیز این دو بیت که شبیه مضامین قبل است، به ابن رومی نسبت داده شده است :

وما الحلی الا زینة لقیصة      یتمم من حسن اذا الحسن اقصر

و اما اذا كان الجمال موقرا      كحسبك لم یحتاج الی زیورا

خلاصه معنی این است که : زیب و زیور برای تکمیل زیبایی است که در آن قیصه‌یی مشاهده شود لکن وقتی زیبایی بعد کمال رسیده مانده زیبایی تو بهیچوجه حاجتی به تزویر و آرایش نیست .

اینک ایسات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هیچ پیرایه زیادت نکند حسن پر زلف را مع علوه هیچ المشاطه نیاراید از این خوب تر

سعدی، غزلیات، چاپ فروغی

و نیز در جای دیگر فرماید :

وصف تو را گر کند ورنکند، اهل فضل      حاجت مشاطه نیست روی دلارام را

گلستان

این مضمون در شعر خواجه حافظ هم آمده است :

ز عشق نامم ما جمال یار مستغنی است      بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا

در اشعار منتبئی شاعر مشهور نیز شبیه به مضامین فوق چنین آمده است :

ما اوجه الحضرة المتحسنتات به  
 كما وجه البدويات الرعائيب  
 حسن الحضارة مجلوب تبطرثة  
 وفي البداوة حسن غير مجلوب

شرح عکبری بر دیوان منتبئی

منتبئی زنان بادیه نشین را وصف می کند و می گوید: هیچگاه رخساره شهر -

نشینان که آنرا زیبا می دانند به زیبایی رخسار بادیه نشینان نیست زیرا حسن و زیبایی

شهر نشینان بوسیله آرایش بدست می آید در صورتی که زیبایی بادیه نشینان طبیعی و

ساده و بدون هیچگونه پیرایه ای است.

حافظ شیرازی در این باب چنین می فرماید :

نوعر و سان بیاتی همه زبور بستند دلبر ماست که با حسن خداداد آمد

دیوان، چاپ قزوینی

اینک مضامین دیگر :

وانتی لمعذور علی فرط حبها  
 لأن لها وجهاً تدل علی عذری

ابوالعاضه، مثل السائر، ص ۴۸۴

و نیز ابوتمام در همین معنی :

لـ وجه اذا ابصرته  
 ناجاك عن عذری

خلاصه مضمون این دو بیت این است که شاعر می گوید من در افراط عشق و

علاقه به معشوق معذورم زیرا رخسار او بهترین عذرخواه من است و ابوتمام

می گوید: اگر رخسار معشوق مرا به بینی عذر مرا به تو خواهد گفت.

مضمون فوق را سعدی شیرازی در چندجا با ایاتی بسیار دلنشین و زیبا

بیان کرده است :

هر که منعم کند از عشق و ملامت گوید      تا ندیده است ترا بر منش انکاری هست

غزلیات، چاپ فروغی

و نیز در جای دیگر گوید :

گر صورتی چنین به قیامت در آورند      عاشق هزار عذر بگوید گناه را

غزلیات، چاپ فروغی

و نیز :

کاش آنان که عیب من گفتند      رویت ای دلریبا ، بدیدندی

تا بجای ترنج ، در نظرت      بی خبر ، دستها بریدندی

گلستان، چاپ فروغی

چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه می فرمایند مضامین فارسی در این باب بسیار زیباتر و متنوع تر از مضامین عربی می باشد :

مضون دیگر، منسوب به مجنون عامری :

و ائی لینی لقاہک کلسا کاه علوم انسانی و ریاضیات یومک ان ایشک مایا

اغانی ، ج ۲ ، چاپ بیروت

رسال جامع علوم انسانی

خلاصه مضون این است که شاعر می گوید که: من هر گاه بخواهم رنجها و غمهای خود را به تو بگویم دیدار تو همه آنها را از یاد من می ببرد .

این مضون را شیخ اجل سعدی شیرازی با فصیح ترین عبارت و بلیغ ترین

بیان در یک بیت آورده است و آن بیت این است :

گفته بودم چو بیانی غم دل با تو بگویم      چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیانی

غزلیات، چاپ فروغی

و نیز شبیه به مضمون فوق این بیت است که در مروج الذهب ضمن قطعه‌ای به حکم بن مره مازنی نسبت داده شده است:

فی وجهه شافع یسحو اسائه من القلوب وجیه حیث ماشفعا

مروج الذهب، ص ۲۴۹

می‌گوید در چهره او شفاعت‌کننده‌ای است که هر بدی که با دلها بکند محو می‌کند و هر شفاعتی که بکند وجیه و پسندیده است.

مضامین فارسی:

زیبا نبشود شکایت از دوست زیبا همه روز گو جفاکن  
غزلیات، چاپ فروغی

و نیز سعدی فرماید:

اگر هزار جفا سروقامتی بکند چو خود بیاید عذرش بیاید آوردن

غزلیات

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و همچنین جامی فرماید:

برمن از جور تو هر چند که بیداد رود تال طمع علوم انسانی  
چون رخ خوب تو بینم همه از یاد رود

کلیات جامی

اینک مضامین دیگر. ابیات زیر را ابن رشتق در کتاب العمده به نام علی ابن

عبدالله جعفری آورده است:

و ان هواها لیس عنی بمنجلی

ولما بد الی انها لا تحبثی

تذوق صبايات الهوى فترق لی

تمسیت ان تهوى سواى لعلها

خلاصه مضمون این است که شاعر می گوید: چون دیدم که معشوق مرا دوست نمی دارد و عشق او نیز هیچگاه از دل من بیرون نمی رود آرزو کردم که او (یعنی معشوق) عاشق دیگری شود شاید چون رنجها و ناکامی های عشق را چشید دلش به حال من بسوزد و بر من رقت آورد.

اینک مضامین فارسی در این باب:

محمد عوفی در لباب الألباب این ابیات را به رابعه بنت کعب نسبت داده است

که شبیه به مضمون شعر عربی می باشد:

دعوت من بر تو آن شد کایرت عاشق کند / بر یکی سنگین دل نامهربان چون خویشتن

تا بدانی درد عشق و دام مهر و غم خوری / تا به هجر اندر بفتی و بدانی قدر من

لباب، جلد ۱، جاب نفیسی

در غزلیات مولانا جلال الدین رومی نیز چندبیتی بسیار زیبا و باحال آمده است

که شبیه به مضامین فوق است و آن چنین است:

ای خداوند یکی یارِ جفاکارش ده / مطالع دلبر عشوه گر سرکش خون خوارش ده

تا بداند که شب ما به چسان می گذرد / در علم انسانی درد عشقش ده و عشقش ده و بسیارش ده

دیوان شمس، ص ۱۲۵۱

مضمون دیگر،

این دو بیت ضمن قصیده ای از ابوتامام شاعر معروف می باشد:

نقل فتودك حيث شئت من الهوى / ما الحُب الا للحبيب الأول

کم منزل فی الأرض تألفه الفتى / و حینه ابدأ لأول منزل

دیوان ص ۱۴۱



می گوید دل به هر کس می خواهی به بند و هر که را می خواهی دوست بدار  
لیکن دوستی و محبت حقیقی برای معشوق اولی است .  
این مضمون را عارف بزرگ مولوی رومی در مثنوی به این صورت بیان  
می فرماید :

یاری اول کجیا از دل رود      مهر اول کی ز دل زایل شود  
در سفر گر روم بینی یا ختن      از دل تو کی رود حب الوطن

مثنوی، جاب نیکلسن

این دو بیت از عباس بن احتفای شاعر غزل سرای دوره عباسی می باشد :

احرم منکم بما اقول وقد      قال به العاشقون من عشقوا  
صرت کانی ذبالة نصبت      تظنی للناس و هی تحترق

دیوان عباس، جاب استانبول

خلاصه مضمون این است که شاعر می گوید: من به علت اشعاری که می گویم از  
وصال شما محروم در صورتی که عاشقان دیگر بوسیله اشعار من از وصال معشوق  
برخوردار شده اند ، من مانند چیراغی هستم که به دیگران روشنایی می بخشد و  
خود می سوزد .

شبهه به این مضمون در یکی از غزل های سعدی چنین آمده است :

همچون درخت بادیه سعدی ز سوز عشق      سوزان و میوه سخنش همچنان تراست  
آری خوش است وقت عزیزان بیوی عود      زان سوز غافلند که در جان مجراست

غزلیات، جاب فروغی

نگارنده این سطور را نیز در ضمن مثنوی دو بیت آمده است که شبهه به مضمون

فوق است :

شد نصیبِ شعرا یکسره رنج  
بهره خلق از ایشان همه گنج  
همچو شمعند که خود می سوزند  
تا که بزم دگران افروزند  
مضمون دیگری از متبّی :

وما كنت ممن يدخل العشق قلبه      ولكن من يبصر جفوتك يعشق  
خلاصه مضمون این است که من کسی نبودم که عشق به دل من راه یابد لکن  
کسی که چشمان زیبای تو را به بیند بی اختیار عاشق می شود .

سعدی :

عشق بازی نه طریق حکما بود، ولی چشمِ بسیارِ تو دل می برد از دست حکیم  
غزلیات، چاپ فروغی

مضمون دیگری از عباس بن احنف :

قلبی الی ما فذرتنی داعی      یکسر اسقامی و اوجاعی

کیف احتراسی من غدیوی کاذاوم انسانی و مطالعات کان غدیوی بین اضلاعی

دیوان

می گوید: دل من مرا به سوی چیزی می کشد که بحال من زیان دارد و هر  
لحظه درد و رنج مرا افزون می کند چگونه می توانم از دشمن پرهیز کنم  
در حالی که دشمن در درون سینه من جای دارد؟ این بیت را که تقریباً مضمون شعر  
عباس است صاحب مجمع الفصحا بنام مکتسبی شیرازی آورده است :

بسترِ راحت چه اندازیم بهر خواب خوش      ما که چون دل دشمنی داریم در پهلوی خویش

وكل مصیبات الزمان وجدتها سوی فرقة الأحباب هیئة الخطب

قیس بن دریح، اغانی ج ۲

می گوید: هر مصیبتی از مصائب روزگار بغیر از فراق دوستان قابل تحمّل است و فقط فراق دوست است که نمی توان تحمّل کرد.

کمال الدین اسمعیل ضمن قصیده‌ای می گوید :

به گونه گونه بلا آزموده‌ام ، لیکن فراق یارِ خود از شیوه دگر دیدم

دیوان، چاپ بمبئی

و نیز خواجه شیراز در این باب فرماید :

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت

دیوان، چاپ قزوین

و نیز راجع به فراق، متبّی گوید:

لولا مفارقة الأحباب ما وجدت لها المنايا إلى ارواحنا سبلا

شرح عسکری، ص ۱۲۷

خلاصه مضمون چنین است که اگر فراق دوستان نبود مرگ به هیچ وسیله‌ای

نمی توانست به جان‌های ما دست یابد، این مضمون را پیش از متبّی ابوتام نیز گفته است :

لو حار مرتاد النية لم يجد إلا الفراق على النفوس دليلا

اینک در شعر فارسی :

نبودی مرگ را هرگز به من راه اگر نه فرقتش بودی کین گاه

مثنوی ویس و رامین، چاپ تهران

و نیز از مضامینی که در مثنوی ویس و رامین از شعر عربی اقتباس شده است  
این بیت امرؤ القیس است :

اجارتنا انا غریبان هاهنا      و کل غریب للغریب نسیب

ص ۲۶۱

غریبان را غریبان دوست دارند      ازیرا یک‌دگر را یادگارند

مثنوی ویس و رامین، چاپ تهران

و نیز از همان مضامین :

سألت المحبیین الذین تحملوا      تباریح هذا الحب فی سالف الدهر

فقالوا دواء الحب حب تزیله      لأخری و ملول للتمادی وللهمجر

شرح حماسه ابوتمام

بگرد عشق را جز عشق دیگر      برو یاری طلب کن زو نکوتر

مثنوی ویس و رامین، چاپ تهران

معلتی بالوعد و الموت دونها      اذا بیت فلما آنا فلا نزل القطر

ژدهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ابو فراس

چون تشنه، جان سپردیم دیگر چه سود دارد      آب از دو چشم دادن برخاک ماکیان را

غزلیات سعدی، چاپ فروغی

این بیت در آغانی ضمن قصیده‌ای به مجنون عامری نسبت داده شده :

يقولون لیلی اهل بیت عداوة      بنفسی لیلی من عدو وما لیا

آغانی، ج ۲، ص ۳۲

یعنی مردم می‌گویند لیلی از خانواده دشمنان است، جان و مال و سر من

فدای چنین دشمنی باد. و نیز در همین معنی :

فان يكَ حرب بين قومی و قومها      فاننی لها فی كل نساءة سلم  
 یعنی اگر بین قبیله من و قبیله لیلی جنگ برپاست من بالیلی در هر حادثه‌ای در حال  
 صلح هستم، این مضمون در غزل سعدی چنین آمده است :  
 اگر عداوت و جنگ است در میان عرب      میان لیلی و مجنون محبت است و صفاست  
 غزلیات، چاپ فروغی  
 این بیت در ضمن قصیده‌ای در اغانی و اغلب کتب ادب به دلیل خزاعی نسبت  
 داده شده :

لا تأخذنا بظلامتی احدا      قلبی و طرفی فی آدمی اشترکا  
 اغانی، چاپ معسر  
 می گویند: کس را به قصاص من مگیرند زیرا دل و چشم من در خون ریختن  
 من شریکند .

اینک یک رباعی از شیخ باجل در این معنی و بطالعات فریبگی  
 ای کاش نکردمی نگاه از دیپلمن جاع بودم نظر دمی عشق تو راه از دیده  
 تقصیر ز دل بود و گناه از دیده      آه از دل و سدهزار آه از دیده  
 کلیات سعدی، چاپ فروغی

و نیز در دویتی‌های باباطاهر عربان این دویتی آمده است که شیبه مضامین  
 فوق است :

ز دست دیده و دل هر دو فریاد      هر آنچه دیده بیند دل کند یسار  
 بسازم خنجری نیش ز پولاد      زخم بر دیده تا دل گردد آزاد  
 رباعیات باباطاهر

مضونى ديگر :

الى كم يكون الصد فى كل ساعة      وكم لا تسلىن القطعية والهجرة  
رويدك ان الدهر فيه كفاية      لتفريق ذات البين فارتقى الدهرا

طبقات الصوفيه مسلمى ص ۳۶۳، چاپ مصر

خلاصه معنى اين است كه عاشق به معشوق مى گويد تا بكي هر ساعت از من دورى مى جويى و تاكي از جدائى و هجران خسته نسي شوي، بالآخره دست روزگار دوستان را از هم جدا خواهد كرد، تو نيز مراقب روزگار باش و عجله در جدائى مكن.

و نيز در همين معنى :

ايا ضرة الشمس لا ترحلى      و وصلك بالهجر لا تبدلى  
تريدن تفريق ما بيننا      يفرقنا الدهر لا تعجلى

در دوبيتى هاى منسوب به باباطاهر عريان اين دوبيتى بسيار زيبا و لطيف آمده است كه بيت دوم آن مضمون شعر عربى است :

پريشان سنبلان پرتاب مكه      خمارين تركشان پر خواب مكه  
بر اينى تو كه مهر از ما برينى      بترينه روزگار اشتاب مكه

دوبيتيهائى باباطاهر، چاپ تهران

مضامينى در درازى شب عاشق :

رقدت و لم ترث للماهر      و ليل المحب بلا آخر  
ولم تدر بعد ذهاب الرقاد      ما صنع الدمع بالناظرى

خالد، كاتب امالى قالى

میگوید: تو به خواب رفتی و دلت بحال کسی که بیدار ماند نسوخت، شبِ عاشق را پایان نیست تو نمی دانی که پس از آنکه خواب از چشم من رفت اشک با چشمان من چه کرد؟ .

و نیز در همین باب :

لا اظلم الليل و لا ادعی  
لیلی کما شاءت فان لم تجد  
ان نجوم اللیل لیست تغور  
طال وان جادت فلیلی قصیر

این شاعر انصاف داده است، می گوید: من گناه را به گردن شب نمی اندازم و نمی گویم که ستارگان این شب غائب نمی شوند، اگر دوست بامن نباشد شب من دراز است و اگر بامن باشد شب من کوتاه است .  
اینک مضامین فارسی :

سعدی شیرازی این مضمون را با این بیت دل‌پسند و شیرین ادا می‌کند :  
شبِ عاشقان بی دل چه شب دراز باشد  
و نیز در جای دیگر می‌گوید: شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
شبِ فراق نخواهم دواج دیبا را  
که شب دراز بتود خفتگان تنها را

و نیز :

شبِ فراق که داند که تاسحر چند است  
مگر کسی که به زندان عشق در بند است  
غزلیات، چاپ قزوینی

شبِ هجران یار ظمانیست  
ور برآید، هزار مهتابست

غزلیات، چاپ قزوینی

یکی از مضامینی که در اشعار عربی بسیار آمده است خطاب به کبوتران و

متأثر شدن از آهنگ آنها و مقایسه بین حال شاعر و آنها می باشد، در این موضوع شعر بسیار زیاد است و مجال ذکر تمام آنها نیست لیکن به ذکر بعضی از آن ابیات که معادل آن در فارسی نیز آمده است اکتفا می شود :

این بیت در ضمن ابیاتی به عوف بن محلم نسبت داده شده است :

ألا یا حمام الأیك فرخك حاضر و غصنك میاد فقیم تنوح

شاعری که این شعر را می گوید ، مدتی دور از وطن و دور از فرزندان و کسان خویش بسر برده و در بین راه کبوتری را می بیند که نوحه می کند ، آن کبوتر را مخاطب قرار داده و می گوید ای کبوتر شاخ ، جو جکان تو پیش تو هستند و شاخه تو سایه گستر است تو چرا ناله می کنی ؟

و نیز ابوفراس بن حمدان هنگامی که در دست رومیان اسیر بوده است و صدای کبوتری را می شنود چنین می گوید :

اقول وقد ناحت بجیبی حیا مة انانی ومطالعا ایا نجارتی هل تشعرین بحالی

ایا جارتی ما انصف الدهر بیننا مع علوم انانی اقساک الهموم تعالی

می گوید: در نزدیکی من کبوتری ناله کرد به او گفتم ای همسایه من آیا حال مرا احساس می کنی؟ ای همسایه، روزگار بین من و تو انصاف نداده است بیا تا اندوه خود را با تو قسمت کنم .

محمد عوفی در لباب الألباب این ابیات را به رابعه بنت کعب نسبت می دهد:

نأح لی طائر من الأمیار هاج نسقی دهاج لی تذکاری

دوش بر شاخك درخت یکی مرغ ناله می کرد و می گریست بزاری



قلت للطير لِمَ تنوح و تبكي      في دجى الليل والنجوم درارى

من جدایم ز یار از آن می‌نالیم      تو چه نالی که با ماعد یاری!

من بگریم چو خون دیده بیارم      تو چه گری می چو خون دیده نیاری

لباب الالباب، چاپ نفیسی، ج ۳، ص ۲۹۵

و نیز این يك بيت در ترجمان البلاغه بنام مبحيک ترمذی آمده و پيدا است که

مطلع قصیده‌ای بوده است .

چندین چه نالد این حمام مطوق      نش دل پردرد و نی روان معوق

ترجمان البلاغه، چاپ ترکیه

ابوتمام :

آلفه النحیب کتم افتراق      اجید فکان داعیة اجتماع

ولیت فرحة الأوبات الا      لوقوف علی ترح الوداع

خلاصه معنی این است که شاعر خطاب به معشوق با محسوس خود می‌گوید : ای

کسی که در مفارقت من این همه گریه و ناله می‌کنی چه بسا مفارقت‌هایی که باعث اجتماع

شده، سپس می‌گوید کسی شادمانی بازگشت را در می‌یابد که رنج وداع را

کشیده باشد .

در قصیده لامیه منوچهری چند بیت ناظر به مضمون ابوتمام است :

نگار خویش را گفتم : نگارا      نیتم من در فنون عشق جاهل

ولیکن اوستادانِ مجرب      چنین گفتند در کتب اوائل

که عاشق قدر وصل آنگاه داند      که عاجز گردد از هجرانِ عاجل

دیوان منوچهری